



از نگاه
دیگر

فرهنگ وحدت از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه

سیدابراهیم سید علوی

فرهنگ وحدت:

«ضرورت زندگی اجتماعی برای انسان» مسأله‌ای است که حتی دوفکر در آن اختلاف نظر ندارند اما «اتحاد و اتفاق» مفهومی فراتر از «اجتماع» دارد؛ که علی - علیه‌السلام - فرمود:

«لأن الضلالة لا توافق الهدى وان اجتماعا، فاجتمع القوم على الفرقة و افترقوا على الجماعة»^۱ «زیرا گمراهی با رستگاری هماهنگ نیست، هرچند جمع شوند؛ پس مردم بر تفرقه وجدایی؛ اجتماع کرده و یکی شده‌اند و به اتفاق هم، پراکنده گشته‌اند.»

از دیگر سو، چون خواست‌ها و تمایلات آحاد بشر برحسب انگیزه‌های فردی و غریزه حب ذات، مختلف است، پس حفظ حیات اجتماعی بطور جدی و عملی و دستیابی به اتحاد و اتفاق با جلوگیری از هر نوع پراکندگی و اختلاف، فداکاری و گذشت تک تک بنی آدم را می‌طلبد. از نظر اسلام، توحید و یکتاپرستی و پای‌بندی به اصول و ارزشهای برخاسته از اعتقاد به

خدای یگانه، زمینه وحدت و یکپارچگی مردم را به مفهوم انسانی کلمه فراهم می‌کند و حیات اجتماعی واحد را ممکن می‌سازد.

از دیدگاه قرآن کریم، عقیده توحیدی، رشته محکمی است که همه موخدان و یکتاپرستان را همچون دانه‌های تسبیح در خود جای می‌دهد و با قراردادن هر فردی در جایگاه مناسب خود، امتی واحد، نیرومند و با عظمت بوجود می‌آورد.

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون»^۲

«همانا این است امت شما، امتی یگانه و منم پروردگار شما، پس بنده من باشید و فقط مرا پرستید.»

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُون»^۳

«و این است امت شما، امتی یگانه و منم پروردگار شما، پس از من پروا داشته باشید.»

قرآن کریم فقط رشته ایمان و عقیده به خدای یگانه را رشته محکم زندگی می‌داند و بقیه را همچون طناب سست و پوسیده می‌شناسد که حتماً پاره شده و از هم گسسته خواهد گشت.

«وَمَنْ يَكْفُرْ، بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لِأَنْفُسَامِ لَهَا»^۴

«هر که به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد، قطعاً به رشته‌ای محکم که پاره‌شدنی نیست چنگ زده است.»

این رشته آنچنان محکم و ناگسستنی است که برآن اساس، بقیه تفاوت‌ها و فرقه‌ها را می‌توان تحمل کرد و از اسباب و عوامل تفرقه و پراکندگی، جلوگیری و یا لاقلاً آنها را بی‌خطر ساخت.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...»^۵

«همگی به ریسمان و رشته خداوند چنگ بزنید و پراکنده نشوید و یادآور نعمت الهی باشید آنگاه که شما، دشمنان یکدیگر بودید او میان دل‌های شما جمع کرد و در پرتو نعمت او برادران همدیگر شدید و در پرتگاه آتش قرار داشتید شما را از آن نجات و رهایی بخشید. اینگونه خداوند آیات و نشانه‌های خود را برای شما بیان می‌کند شاید شما به راه آیید.»

گروه‌بندی

نخستین مطلب در آغاز مقال که نسبتاً حائز اهمیت و در خور دقت است، عبارت از این است

که قرآن مجید با این وجود که خود حامل دعوت توحیدی و مشوق اتحاد و اتفاق انسان‌هاست بشریت را که همگی مخلوق و آفریده خداوندند به دو گروه ممتاز که هرگز میانشان با حفظ ویژگی طرفین، اتحاد و اتفاق ممکن نیست، تقسیم کرده است. این مطلب - بر خلاف شعارهای پوچ و جنجال آفرینی‌های اومانیت‌های تندرو که از حقیقت فرسنگ‌ها دور است - مطلبی است واقعی و شعاری است عملی و منطبق با موازین عقلی.

«قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه إذ قالوا لقومهم انا بُرءوا منکم و ماتعدون من دون الله کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدأ حتی تؤمنوا بالله وحده»^۶

«قطعاً برای شما در وجود ابراهیم و همراهان دو سرمشق نیکویی است آنگاه که آنان به خویشاوندان و طایفه (مشرك) خود گفتند: ما از شما و آنچه جز خدا را می‌پرستید بیزاریم. ما به شما کافریم و همیشه میان ما و شما عداوت و بغض، آشکار است تا این که (شما دست از شرک و استکبار بکشید و) به خدای یگانه ایمان آورید.»

مضمون آیه، آنچنان روشن است که گمان نمی‌رود نیازی به توضیح باشد جز بیان این نکته که: «چرا امکان تفاهم و سازش میان دو جریان توحید و شرک و ائتلاف بین دو گروه موحد و مشرک، امکان ندارد؟»

در این جا اشاره به یک مسأله سیاسی - اجتماعی، آن هم در روابط بین‌المللی می‌تواند روشن‌گر باشد.

امپریالیزم، پدیده و جریانی است رفتاری مبتنی بر ایدئولوژی خاص. دولت‌ها و حکومت‌های امپریالیست، ماهیتی توسعه‌طلب، افزون‌خواه و متجاوز دارند و هرگز به حق خود و به حد و مرز مشروع و قانونی و به عبارت دیگر به حریم و چهارچوب زندگی خود، قانع نمی‌باشند.

رابطه با چنین دولت‌ها و حکومت‌هایی - با حفظ هویت امپریالیستی و استکباری - درست همان رابطه گِردگ و میش است که قطعاً اینگونه رابطه، اتحاد و اتفاق به معنای زوال و تباهی طرف مقابل است و این یک تضاد طبیعی است که از وجود یکی عدم دیگری لازم می‌آید؛ زیرا اگر امپریالیزم با همان خلق و خوی دذمنشی مطرح باشد، کشور مستقل دیگری وجود نخواهد داشت. و هرگاه رابطه‌ای فرض شود کشور ضعیف و یا مستضعف در آن میان ذوب شده و در قلمرو اعمار و مستعمرات دولت امپریالیست جای خواهد گرفت و منابع طبیعی و نیروی انسانی‌اش در اختیار متجاوزان واقع خواهد شد و آنان هر طور بخواهند عمل خواهند کرد.

اما اگر روزی فرا رسد که در آن روز، حکومت امپریالیست و مستکبری وجود نداشته و اتباع همه دولت‌ها و مردم تمام ممالک جهان بر سرعقل آمده و هریک در پشت مرزها و در چهارچوب حریم‌های قانونی بایستند و حرمت‌ها را پاس بدارند و پا از گلیم خود فراتر نگذارند، چنان روز را باید جشن عمومی گرفت؛ زیرا در آن روز، دیگر روح و روان همه ملت‌ها و دولت‌ها سالم و معتدل است و تفاهم و برقراری رابطه با یکدیگر آن هم رابطه عادلانه و برحق ممکن خواهد بود.

شرک، در منطق قرآن کریم همانند امپریالیزم است و این دو نقاط اشتراک فراوان دارند. مشرکین، مستکبرند، خود برتر بین و تفوق جویند و روح تجاوز دارند. آنان در این راه، تمام هدف‌های والای انسانی و همه ارزش‌های مقدس و متعالی ادیان الهی را پایمال می‌کنند و با این وجود، تفاهم با مستکبران و کنار آمدن با مشرکان، به معنای چشم‌پوشی از ارزشهای توحیدی و از بین بردن عوامل شکوفایی استعدادها و جلوگیری از تحقق آرمانهای انسانی است، مگر آنکه مشرکان به وجود خدای یگانه ایمان آورند و به رسالت حضرت محمد - ص - که خود او به همه رسالت‌های آسمانی و به تمام رسولان حق تعالی با حس احترام و دیده قبول می‌نگرد، بگردند.

«أمن الرسول بما أنزل إليه من ربه والمؤمنون كل آمن بالله وملائكته وكتبه ورسله

لانفرتق بين احد من رسله وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير»^۷

«حضرت رسول - صلی‌الله‌ علیه‌ و آله - به آنچه از سوی پروردگارش نازل شده، ایمان آورده است. و مؤمنان جملگی به خدا، فرشتگان، کتابها و رسولان وی ایمان دارند. میان احدی از رسولان فرق نمی‌گذاریم و بینشان جدایی نمی‌افکنیم و گویند: شنیدیم و فرمانبرداریم. پروردگارا! مغفرت و آمرزش تو را خواهیم و مسیر و حرکتیمان به سوی تو است.»

و آنگاه که چنین ایمان و باوری در انسان‌ها - بطور کلی - پیدا شود، زمینه اتحاد فراهم گشته و امکان تفاهم و سازش حقیقی - نه صوری - وجود پیدا خواهد کرد و در واقع مشرکان با ترک مخاصمه و مستکبران با کنار گذاشتن استکبار، به پیدایی امت واحد انسانی در سطح جهانی شکل خواهند داد.

زمینه اتحاد:

از بیان گذشته چنین نتیجه می‌گیریم که: عقیده توحیدی زمینه مساعدی است برای اتحاد و اتفاق اهل توحید و پیروان ادیان آسمانی و اتباع راستین سلسله انبیای الهی. اگر موحدان و امتهای خداپرست، به راستی از منطق یکتاپرستی حمایت کنند و از همه

رسولان حق تعالی - که سخن اصلی شان یکی است - حقیقتاً تبعیت کنند، چنین اتحاد و اتفاق جهانی را می توانند تحقق بخشند و به نفع بشریت در برابر ملحدان و مستکبران، سدی محکم ایجاد نمایند. «قل یا اهل الكتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم ان لانهبذ الاله و لانهبذک به شیئاً و لایتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون».^۸

«بگو ای اهل کتاب! (وای پیروان موسی و عیسی و دیگر رسولان حقتعالی) گرد آید به سوی کلمه‌ای که ما و شما در آن متفقیم و در اعتقاد به آن، برابر هستیم اینکه: جز خدا را نپرستیم، و چیزی را شریک او نیانگاریم و برخی از ما برخی دیگر را جز خدا ارباب و صاحب اختیار خود نداند و اگر (اهل کتاب) پشت کردند (و اعتنا به سخن تو نمودند) بگوید: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم (و در مقابل این حقیقت تسلیم می‌باشیم).»

مرجعیت قرآن

قرآن کریم، مسلمانان را نیز در صورت بروز شقاق و خلاف در میانشان، به اصل توحید و رسالت محمد - ص - و در واقع به قرآن ارجاع داده و التزام به آثار عقیده توحیدی و احترام به رسالت آخرین سفیر الهی را زمینه اتحاد و اتفاق دانسته است و به صراحت فرموده است که با گروه باغی و متجاوز پیکار و با او برخورد جدی شود تا به پذیرش حق گردن نهد.

«وَ ان طائفتان من المؤمنین اقتلوا فاصلحوا بینهما فان بعت احدهما علی الآخری فقاتلوا الّتی تبغی حتی تفرّی الی امر الله...».^۹

«اگر دو گروه از مؤمنان و مسلمانان با هم به نبرد و ستیز برخاستند، پس میان ایشان، صلح و آشتی برقرار سازید و هرگاه یکی از آن دو گروه بر دیگری بغی و تجاوز کرد با آن گروه باغی و متجاوز پیکار کنید تا آنکه به فرمان الهی گردن نهد (و دست از تجاوز بکشد) و اگر برگشتند، میانشان بر اصل عدالت و قسط، صلح کنید و قسط و داد پیشه‌سازید که خداوند اهل عدل و قسط و دادگری را دوست می‌دارد.»

در آیه دیگر لزوم برگشت به امر و فرمان الهی، مشخص تر ذکر شده است:

«یا ایها الذین امنوا اطعوا الله و اطعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فرّوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الآخر ذلك خیر و احسن

تأویلاً.^{۱۰}

«ای مردمان با ایمان: از خدا و رسول اطاعت کنید و از اولی الامر فرمان ببرید، هرگاه نزاع و کشمکش میان شما درگرفت و در امری اختلاف پیدا کردید، آن را به خدا و رسول برگشت دهید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار بهتر است و نیکوترین) سرانجام را دارد.

در قرآن کریم، هم مضمون با آیه‌های یادشده آیه‌های فراوانی وجود دارد و همگی لزوم اطاعت خدا و رسول او و صاحبان فرمان را گوشزد می‌کند و نسبت به ادامه منازعه و نبرد و اختلاف‌های ویرانگر، هشدار می‌دهد و شاید آن، خود موضوعی مستقل باشد که باید طی مقاله مفصلی دنبال شود و حق مطلب ادا گردد و ما فقط در زمینه اتحاد مسلمانان سخنی داشتیم و بس. مسلم آن است که مراد از اطاعت خدا و رسول و اولی الامر، اطاعت و پیروی از فرمان‌های خدا و رسول و اولیای معصوم است و قرآن کریم در بردارنده این فرمان‌ها است، پس بهر حال قرآن، مرجع نهایی در زمینه‌های اختلاف و اتحاد - هردو - می‌باشد. اما این که تفاوتی میان کلام الله و سخن رسول الله نیست، داور خود قرآن است. باز مرجع علمی و فکری ما قرآن است:

«ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا».^{۱۱}

«آنچه حضرت رسول - ص - برای شما آورده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، خودداری کنید.»

«من یطع الرسول فقد اطاع الله».^{۱۲}

«هرکس از حضرت رسول خدا اطاعت کند قطعاً از خداوند، اطاعت کرده است.» و برهان این قضاوت آن است که پیامبران جز سخن خدا نگفته‌اند و از خود پیرایه‌ای بر دین نبسته‌اند:

«و لو تقول علینا بعض الأقاویل لأخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین».^{۱۳}

«و هرگاه او برخی سخنان به ما نسبت دهد با دست قدرت گرفته سپس شاهرگش را می‌زنیم و هیچیک از شما نمی‌تواند مانع باشد.» و اما این که قرآن حلال مشکلات است و اگر تبعیت هوی در میان نباشد در مرجعیت و مشکل‌گشایی قرآن، تردیدی نیست باز حکم خود قرآن است:

«و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر»^{۱۴}

«هر آینه ما قرآن را برای تذکر و یادآوری، آسان و قابل فهم ساخته ایم آیا متذکر و یادآورنده‌ای وجود دارد؟»

علی - علیه السلام - در نهج البلاغه در این زمینه و مرجعیت قرآن، سخنی صریحتر دارد:
«و کتاب الله یجمع لنا ما شدّ عنا»^{۱۵}

«و کتاب خدا برای ما فراهم آورد آنچه را که به ما نرسیده است.»

مرجعیت قرآن از دیدگاه نهج البلاغه:

در مورد «حکمیت قرآن در مسائل خلافی»، در نهج البلاغه سخنان شفاف‌بخشی آمده است و برخلاف آنچه برخی مدعی شده‌اند که نباید با قرآن احتجاج و استدلال کرد که آن «حقال ذووجه» است در برخی خطبه‌ها و نامه‌ها به صراحت تمام به حکمیت قرآن و مرجعیت آن در فصل خصومت‌های کلامی، سیاسی و اجتماعی، اشاره‌ها دارد و در این معنا علی - ع - هماهنگ با خود قرآن پیش رفته است.

علی - ع - در یک رهنمود کلی فرمود:

فألزموا السواد الأعظم فان یدالله مع الجماعة و ایاکم و الفرقة فان الشاذ من الناس للشیطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب. الامن دعا الی هذا الشعار فاقتلوه و لو کانت تحت عمامتی هذه و انما حکم الحکمان لیحیی ما أحی القرآن و یمیت ما ا مات القرآن و احیاءه الاجتماع علیه و امامته الافتراق عنه»^{۱۶}

با توده مردم همراه باشید چون دست خدا همراه جماعت است و از تفرقه بهره‌یزید که از جمع مسلمانان آنکه یک سو شود بهره شیطان است؛ چنانکه گوسفند از گله دور مانده، طعمه و نصیب گرسنه است. آگاه باشید هر که مردم را به شعار تفرقه بخواند او را بکشید هر چند زیر عمامه من باشد همانا دو داور (ابوموسی و عمروعاص) گمارده شدند تا آنچه را قرآن زنده کرده، زنده گردانند و آنچه را مرده خوانده، بمیرانند. زنده داشتن قرآن، اجتماع بر رهنمودهای آنست و میراندن آن، جدا گردیدن و نپذیرفتن احکام قرآن است.»

و در کلامی دیگر در زمینه همین مسأله و مرجعیت قرآن برای فصل خصومت‌های مختلف، مطلبی ارزشمند فرمود و به نقش رهبری صالح که فقط در آن صورت، قرآن حاکم خواهد بود، اشاره

کرد

«أنا لم نحكم الرجال وإنما حكمنا القرآن، وهذا القرآن إنما هو خطٌ مستور بين الدفتين لا ينطق بلسان ولا يد له من ترجمان وإنما ينطق عنه الرجال ولما دعانا القوم الى ان نحكم بيننا القرآن لم نكن الفريق المتولى عن كتاب الله سبحانه و تعالى وقد قال الله سبحانه...»^{۱۷}

«ما مردان را به حکومت نگماردیم بلکه قرآن را حکم و داور قرار دادیم و این قرآن، خطی نبسته است که میان دو جلد هشته است، زبان ندارد تا به سخن آید ناچار آن را ترجمانی باید و ترجمان آن مردمانند و چون این مردم ما را خواندند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم ما گروهی نبودیم که از کتاب خدا روی برگردانیم همانا خدای سبحان فرمود: اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید، پس بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم و بازگرداندن به رسول این است که سنت او را بگیریم. پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری کنند ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم و اگر به سنت رسول - صلی الله علیه و آله - گردن نهند ما بدان شایسته تریم.»

در بیان و کلام شفافبخش دیگر فرمود:

«ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَتَقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَايَأْتِي وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي وَ دَوَاءَ دَائِكُمْ وَ نَظْمَ مَايَبْنِكُمْ».^{۱۸}

«آنک، آن نور هدایتگر قرآن است، از آن بخواهید تا سخن گوید و هرگز سخن نگوید، اما من شما را از آن خبر می‌دهم. بدانید که در قرآن علم آینده است و حدیث گذشته. درد شما را درمان است و راه سامان دادن کارها و اصلاح بی‌نظمی‌ها و آشفتگی‌ها، در آن است.»

و در باره صاحب الزمان - علیه السلام - که بر پایه توحید و اسلام راستین اوضاع مسلمانان جهان را سامان داده و امت واحد محمدی - صلی الله علیه و آله - را شکل خواهد داد، فرمود:

«يعطف الهوى على الهدى اذا عطفوا الهدى على الهوى و يعطف الرأى على القرآن اذا عطفوا القرآن على الرأى».^{۱۹}

«او - سلام الله علیه - هوی و خواهش نفس را بر معیارهای هدایت عرضه می‌دارد، آنگاه که مردم معیار هدایت را هوای نفس خود دانند و رأی و نظر را بر قرآن معروض

می‌دارد، هنگامی که مردم، قرآن را با رأی و نظر خود می‌سنجند و اگر موافق نبود به تأویل و توجیه می‌پردازند.»

سخنان علی - علیه‌السلام - راجع به ویژگی‌ها و آثار شفاعت آن در مورد بیان دردها و درمان‌ها بسیار زیاد است و خود بحثی مستقل و گسترده می‌طلبد و ما فقط به قطره‌ای از دریا و به مشتی از خروار اشاره داشتیم.

کرامت انسان:

از نکات قابل توجه در فرهنگ وحدت و برای ایجاد اتحاد و اتفاق، کرامت انسان و ارزشمند تلقی شدن اوست.

بی‌شک، بین کرامت انسان و موضوع اتحاد و اتفاق. تلازم برقرار است آنجا که اتحاد باشد کرامت انسان محفوظ است و در صورت وجود ستیز و خلاف، خواه ناخواه حرمت انسان از میان رفته و کرامت او خدشه‌دار گردیده است.

اصل کرامت انسان و حرمت فرزندان آدم از اصول تعالیم قرآن است که فرمود:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»^{۲۰}

«البته ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم.»

و علی علیه‌السلام به مالک اشتر بعنوان زمامداری که با شوون انسان‌ها و سرنوشت احاد مردم سروکار دارد نوشت:

«...وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَمُّ أَكْلَهُمْ فَانْهَمَّ صَنْفَانَ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ

نَظِيرَ لَكَ فِي الْخَلْقِ»^{۲۱}

«و مباش بر مردم همچون ددی خونریز و کفتاری خون آشام؛ چون رعیت دو

دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تو و دسته دیگر در آفرینش با تو همانندند.»

علی - علیه‌السلام - در حفظ کرامت انسان و پاس داشتن حرمت فرزندان آدم که عمدتاً در صلح و آرامش تأمین می‌شود آنچنان مسئولانه و متعهدانه می‌اندیشد که حتی کوچکترین تعرض را حتی نسبت به غیر مسلمانان که در پناه و زیر سایه اسلام قرار دارند، روانمی‌شمرد و از آن نوع حرمت شکنی و تعرض، افسوس می‌خورد.

«وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْآخِرَى الْمَعَاهِدَةَ

فَيَنْزِعُ حَجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَالَئَهَا وَرَعَايَهَا مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَ

الإسترحام...»^{۲۲}

«به من گزارش شده مردی از باغیان و مهاجمان به خانه زنی مسلمان و آنکه از غیرمسلمانان ولی در پناه اسلام است. وارد شده گردن‌بند و گوشواره و خلخال از گردن و دست و پای آنان به در می‌کرده است، در حالی که آن ستم‌دیدگان برابر آن اهل بغی و ستم، جز زاری و رحمت خواستن سلاحی دیگر نداشته‌اند پس غارتگران پشتواره‌ها از مال مسلمانان بسته نه کشته‌ای بر جای نهاده و نه خسته، به شهر خود بازگشته‌اند.»

«فلو ان امرأ مسلماً مات من هذا أسفا ما كان به ملوماً بل كان به عندي جديراً»^{۲۳}
 «اگر از این پس مرد مسلمانی از غم چنین حادثه‌ای بمیرد چه جای ملامت است که در دیده من شایسته چنین کرامت است.»

به نظر نگارنده، شرایع و قوانین بطور کلی برای حفظ کرامت انسان است و حتی قوانین کیفری و احکام جزایی که احياناً خشن به نظر می‌رسند و اومانیت‌های تندرو و غرب زدگان بیگانه از خویشتن، آنها را نمی‌پسندند. اما در عمل، تندتر و خشن‌تر عمل می‌کنند، همگی به همین هدف منظور شده‌اند.

قرآن کریم حیات اجتماعی و زندگی سلیم انسانی را در پرتو قصاص و قانون مجازات، میسر می‌داند:

«و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الألباب لعلکم تتقون»^{۲۴}

«و برای شما در قصاص، حیات و زندگانی است ای خردمندان. شاید متقی و پارسا باشید.»

در بیان علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - قوانین دینی بطور هماهنگ و با یک مقصد تشریح شده است:

«الا وان الشرایع الدین واحدة وسبله قاصدة...»^{۲۵}

«بدانید که قوانین دین یکی است و راههای آن، هدفدار می‌باشد و هرکه بدانها ملتزم شود به منزل رسد و هر که بایستد، همراه گردد و ندامت چیند.»

غیرت انسانی علی علیه السلام در این مقوله فوق حد بیان امثال نگارنده است آن جا که فرمود:

«فو الله لولم یصیبوا من المسلمین الا رجلا واحداً معتمدين لقتله بلاجرم جرّة لَحَلّ

لی قتل ذلك الجیش کله اذ حضروه ولم ینکروا ولم یدفعوا عنه بلسان ولا یبید...»^{۲۶}
 «به خدا اگر از مسلمانان چیزی را از روی عمد و قصد وبی آنکه او را جرمی باشد،
 نکشته بودند کشتن همه آن لشکر مرا روا بود چه حاضر بودند و انکار نمودند و به
 زبان و دست به دفاع برخاستند تا چه رسد به آنکه آنان از مسلمانان بهمان تعداد
 لشگریان که وارد شهر شدند، کشتند.»

با این وجود، علاقه امیرالمومنین براساس اندیشه اسلامی، آنچنان به صلح و سازگاری و
 ترک مخاصمه و ستیز، زیاد است که فرمود:

«فمن استطاع منکم أن یلقى الله تعالی و هو نقتی الزاحة من دماء المسلمین و
 اموالهم، سلیم اللسان من اعراضهم فلیفعل»^{۲۷}
 «وهریک از شما تواند که خدا را دیدار کند در حالی که دست به خون و مال مسلمانان
 نیالوده و زبان به ریختن آبرویشان نگشوده است، چنین کند.»

عامل‌های وحدت و آفت‌های آن:

از بحث‌های گذشته زمینه اتحاد و چگونگی وحدت براصل احترام انسان و حفظ کرامت او
 معلوم شد و آنک مختصری در باره برخی عامل‌های وحدت و آفت‌های آن، سخن می‌گوییم هرچند که
 بعضی از آن عناوین مانند دین و حکومت، بحثی مستقل و مستوفی، لازم دارد.

۱- دین:

قبلاً آوردیم که خدانشناسی و یکتاپرستی از آموزشهای پایه‌ای و اولی دین است و تنظیم
 افکار و رفتار بر پایه توحید، از ابتدایی‌ترین احکام و وظایف شریعت اسلامی است:

«أول الذین معرفته»^{۲۸}

«نخستین مسأله دینی، شناخت خداوند است.»

دین حق و فطری از عمده‌ترین عامل‌های وحدت و از مهمترین اسباب اتحاد انسان‌هاست:

«ان الله اصطفی لکم الدین فلاتموتن الا و انتم مسلمون»^{۲۹}

«همانا خداوند دین اسلام را برای شما برگزید. پس نمیرید مگر آنکه مسلمان

باشید.»

«ومن احسن ديناً فمن اسلم وجهه لله وهو محسن واتبع ملة ابراهيم حنيفاً...»^{۳۰}

«دین چه کسی نیکوتر است از دین آنکه روی برای خدا تسلیم کرده و نیکوکار است و پیرو آیین حنیف ابراهیم - علیه السلام - می باشد.»

علی بن ابیطالب - علیه السلام - در اشاره به دین، به این معنا، خطاب به بعضی سست عنصران، متکاهل در جهاد و مبارزه فرمود:

«أما دین یجمعکم و لاهمیة تحمکم»^{۳۱}

«دینی کو؟ که فراهمتان دارد و غیرتی کو؟ که شما را به خشم آرد.»

دین حق و مبتنی بر تعقل و اندیشه سالم، انسان‌ها را گرد هم می آورد و بشر را و می دارد که به نقاط مشترک بیاندیشند و تفاوت‌ها را بطور معقول و منطقی تحمل کرده و گره برآمده از اختلافات را با تدبیر بگشایند.

و بعکس، دین باطل و نامعقول که ساخته و پرداخته اوهام بشر است، خود منشأ اختلاف و آشفتگی می شود و انسان‌ها را در برابر هم قرار داده و به جان یکدیگر می اندازد.

قرآن مجید، پیروی از هر دین را نمی ستاید؛ بلکه تبعیت از دین حق را مدنظر قرار می دهد:

«قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لایالیوم الآخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدوهم صاغرون»^{۳۲}.

«با کسانی از اهل کتاب بستیزید که به خدا ایمان نمی آورند و روز آخرت را باور ندارند و پاس حرام‌های خدا و رسول را نگاه نمی دارند و به دین حق متعهد نیستند تا مگر بدست خود و با خفت و خواری گزیت و مالیات بپردازند.»

علی - علیه السلام - در کلامی ضمن ستایش اهل بیت و بیان خصایص و کمالات آنان فرمود:

«عَقَلُوا الدِّینَ عَقْلًا وَعَايَةً وَعَايَةً لِعَقْلِ سَمَاعٍ وَرَوَايَةً فَاِنَّ رِوَاةَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَرِعَايَتُهُ قَلِيلٌ»^{۳۳}.

«دین را با تعقل توأم با دریافت و ملاحظه اندیشدند نه فقط با شنیدن و بدیگران

گفتن که راویان دانش بسیارند، و پاسداران و نگاهبانان آن در شمار اندکند.»

پس دین، اگر براساس معقول و اندیشه مستقیم و فطرت سلیم بدور از هرگونه خرافه و کج اندیشی و منافیات فطرت تلقی شود، ضامن وحدت مردم خواهد بود و گرنه خود از عاملان عمده تفرقه و جدایی خواهد بود؛ چنانکه در بحث بعدی اشاره می شود.

آری، دین باطل، خرافی و ضد فطرت، آفت اتحاد و موجب پراکندگی صفوف و اختلاف

جماعت است:

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يَنْبِئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^{۳۴}

«آنان که دینشان را پراکندند و گروه گروه گشتند تو از آنان نیستی (و از ایشان بیزاری) کار ایشان به خدا واگذار شده است، آنگاه از سوء نتایج اعمالشان به ایشان خبر خواهد داد.»

«من الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا كل حزب بما لديهم فرحون»^{۳۵}

«از آن کسانی که دینشان را پراکنده ساختند و فوج فوج شدند و هر حزبی به آنچه نزد وی است، شادمان می‌باشد.»

مفسران در تفسیر و توضیح آیات مزبور، سخن فراوان گفته‌اند ولی بهترین، سخن صاحب تفسیر المنار است که گفت: «مقصود، اهل کتابند که در دین خود، فرقه فرقه شدند و پراکنده گشتند. و مراد از برائت و بیزاری حضرت رسول از ایشان و عملکردشان هشدار است به مسلمین که همانند اهل کتاب دچار تفرقه نشوند و مثل آنان نباشند و همچون ایشان نکنند و اگر مانند آنان عمل کردند و مثل ایشان شدند، پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله - از آنان، بطریق اولی، متنفر و بیزار خواهد بود.»^{۳۶} مرحوم شیخ محمد جواد مغنیه در تفسیر آیه سی و دوم سوره روم می‌نویسد: «شکی نیست که این آیه اصل و پایه مهمی را که اسلام از حیث عقیده و عمل بر آن استوار است، مطرح می‌سازد. این آیه دلالت واضح دارد بر این که دین از الف گرفته تا یای آن، هادی به رشد و حیات اصیل و پیشرفت در ابعاد زندگانی است، به شرط آن که اسلام بر اساس فطرت فهم شود - تا اینکه می‌نویسد - آیه مزبور مقیاسی را مشخص می‌کند که مفهوم و مصداق دین با آن سنجیده می‌شود و درستی یک عقیده و عمل در مقایسه با آن معلوم می‌گردد. دین مجموعه افکار، اخلاق و رفتارهایی است که با فطرت سلیم انسان‌ها و مصالح کلی آنان سازگار است و خداوند سبحان برای بندگان خویش حکم و دستوری مقرر نکرده است که آن، به مصالح فردی و اجتماعی منافات و تضاد داشته باشد و این است ضابطه دین حق و درست.»^{۳۷}

سید قطب نیز در تفسیر آیه‌های یادشده، راجع به دین و تشعب در آن، مطالب حائز اهمیت و در خور تأمل، دارد از جمله می‌نویسد: «دین، شریعت و راه رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - در مقایسه با سایر ملل و نحل موجود آن زمان و یا آنچه در آینده پدید می‌آید و از تخیلات، اوهام و هوس

ها و بافته‌های برخی اهل اهواء، ناشی می‌شود. دو راهی متباین را ماند که هیچ ربطی به هم ندارند. دین قیّم است که انسان‌ها را از هواها و هوس‌های پراکنده و گونه‌گون باز می‌دارد. هوی و هوسی که ابداً بر حجت و برهان مستند نیست و از اصول علمی مایه نمی‌گیرد؛ بلکه فقط نتیجهٔ دنبال روی شهوات و تمایلات سرکش نفس است بدون کوچکترین معیار و ضابطه.

دین قیّم و ثابت و استوار، دینی است معقول و برپایه حجت، برهان و دلیل منطقی ولی اکثر مردم نمی‌دانند و بدنبال هوی و هوس نفسانی خویشند و ناآگاهانه ره می‌سپارند و از جادهٔ مستقیم زندگی گمراه می‌شوند.^{۳۸}

پس اختلاف در دین یکی از عامل‌های قوی پیدایی اختلاف و تفرقه در جامعهٔ بشری است که دشمنان انسانیت و شکارچیان ارزشها و از زندگی‌ها، با گستردن دام اختلاف دینی ارزشهای مقدّس را پایمال و محیط‌های زندگی انسانی را به جنگل‌ها و محل زندگی حیوانات وحشی و درنده بدل می‌کنند و شاید راز تأکید قرآن بر پرهیز از اینگونه اختلاف همین باشد.

«شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَٰنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ أَن أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ، اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ».^{۳۹}

«خداوند برای شما تشریح کرد از دین آنچه را که به نوح توصیه کرد و آنچه را که بر تو وحی کردیم و آنچه به ابراهیم، موسی و عیسی سفارش نمودیم؛ که دین را بپا بدارید و آن را راست دارید و کج نکنید و در آن دچار تفرقه و اختلاف نشوید که بر مشرکان، دعوت توحیدی شما (که بشریت را متحد و یکپارچه می‌کند) دشوار و امر بزرگی است، خداوند هر که را بخواهد برای خویش برمی‌گزیند و هر که را به سوی خدا انابه کند، هدایتش می‌کند.»

ذیل آیه مؤید آن است که مشرکان از انسانیت و ارزشهای والای بشری وحشت دارند و از حاکمیت آن‌ها بیمناکند؛ زیرا مشرکان همچون گفتارها و ددان بدنبال جیفه و لاشه‌اند و در محیط سالم انسانی چنین چیزی یافت نشود و همین موجب هول و هراس آنان می‌گردد. هم چنانکه اختلاف در دین آفت اتحاد و سبب تفرقه و تشتت است. مخالفت با دین نیز که مفهومی جداگانه از مفهوم اختلاف در دین دارد، خود از آفات موثر اتحاد و اتفاق به شمار می‌آید؛ زیرا همانگونه اگر در دین اختلاف باشد ارزشها تباه می‌شود، اگر اصل دین نیز که بر فطرت آدمی استوار است، مورد انکار و مخالفت باشد جامعهٔ انسانی هویت اصلی خود را گم خواهد کرد.

علی - علیه السلام - در معرفی اهل بیت و بیان خصلت‌های والای آنان فرمود:
 «لایخالفون الحق و لایختلفون فیه و هم دعائم الاسلام».^{۴۰}
 «آنان با حق مخالفت نمی‌کنند و در آن نیز اختلاف ندارند. آنان استوانه‌های
 اسلامند.»

در بررسی آیات مربوط به دین، به نکته سومی هم برمی‌خوریم که از عاملهای تفرقه و
 اختلاف محسوب می‌شود و آن غلو و زیاده روی در دین است؛ زیرا دین اصیل و حق، دینی است
 معتدل.

«یا اهل الکتاب لاتغلو فی دینکم و لاتقولوا علی الله الالحق».^{۴۱}
 «ای اهل کتاب (ای پیروان موسی و عیسی و دیگر پیامبران اولوالعزم) در دینتان غلو
 نکنید و تند نروید و بر خدا نسبتی جز حق و راست مدهید و سخنی دیگر نگوئید.»
 البته، سخن در باره دین بطور کلی و بحث از تأثیر اجتماعی و روانی آن اعم از مثبت و منفی و
 سازنده و مخرب، فراوان است و این بیان فشرده در این مقال مختصر برای مثال است و گرنه بحثی
 مستوفی و بیانی مفصل لازم است که به فرصت دیگر موکول می‌کنیم.

۲- حکومت:

لزوم حکومت در جامعه پس از پذیرش اصل اجتماعی بودن انسان شاید نیازی به برهان
 نداشته باشد؛ زیرا در اجتماع، قانون مطرح است و قانون، مجری می‌خواهد و آن مجری و زمامدار و
 حاکمی، مورد احترام و تبعیت است که خودش قانون را محترم می‌شمارد و قبل از انتظار از دیگران،
 خودش تخلف نمی‌کند و به قانون عمل می‌نماید:

«انما امرتم بالنهی بعد التناهی».^{۴۲}

«درست است که شما مأمور نهی از منکر و موظف به جلوگیری از تخلفات هستید، اما

بعد از آنکه خودتان دست از ارتکاب منکر کشیده و به وظیفه عمل کرده باشید.»

حکومت نیز همانند دین، حق و باطل و درست و نادرست دارد و همان اندازه که حکومت حق
 مایه وحدت و عامل اتحاد و یکپارچگی است. حکومت باطل و جور، مایه بدبختی و تفرقه و سبب از
 هم گسیختگی امور می‌شود.

حکومت از نظر اسلام یک وسیله است و بدانوسیله، احکام دین و قوانین شرع با قاطعیت و
 بدون اشکال اعمال شود و جاذبه مستقیم زندگی از خس و خار کفر و الحاد پاکسازی شود اما در نظر

طاغوت‌ها، حکومت یک هدف است؛ زیرا همواره حکومت با سلطه و قدرت توأم می‌باشد و سلطه‌گران برای دستیابی به مطامع نامشروع و برای رسیدن به لذات بی‌انتهای نفسانی لجام‌گسیخته می‌تازند و در مسیر خود، همه ارزشها را پایمال می‌کنند.

پس همانگونه که حکومت حق به مردم بها قایل است و کرامت انسان‌ها را حفظ می‌کند و لذا در مسیر اتحاد و اتفاق گام برمی‌دارد و از کوچکترین تفرقه می‌پرهیزد. حکومت باطل انسان را بی‌بها می‌داند جز آنکه در خدمت اوست و اصل تفرقه بیانداز و حکومت کن، برنامه اصلی حکومت جور و ناحق است پس چنین حکومتی عامل اختلاف و پراکندگی جامعه‌های بشری است.

بحث از حکومت در ابعاد وسیع آن، اعم از مثبت و منفی و سازنده و مخرب، فرصت و مجالی دیگر می‌خواهد^{۴۳} و ما در این جا متناسب با وضع مقاله به کلیتاتی می‌پردازیم:

پیامبران بهنگام حضورشان رشته‌های حکومت و زعامت و رهبری جامعه را بدست داشته‌اند و برای روزگار غیبتشان نیز خط و خطوط را ترسیم و برنامه را به کمک وحی، مشخص کرده‌اند. انبیاء همیشه در مقابل طاغوت‌ها قرار گرفته و ناگزیر به برخورد جدی با آنان شده‌اند. قرآن کریم، وحدت و اتحاد جامعه صالح بشری را فقط در حاکمیت رسولان حق تعالی و خط و برنامه آنها می‌داند و بس.

«فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا فإيما قضيت

و يسلموا تسليماً»^{۴۴}

«به خدا، ایمان به تو نمی‌آورند مگر آنکه در موارد اختلاف و مشاجره، تو را حکم، داور و حاکم خود گردانند سپس از قضاوت و حکم تو دلتنگ نشوند و کاملاً تسلیم باشند.» بدون تردید، قضا و حکم رسول‌الله - صلی‌الله علیه و آله - به زمان حضورش منحصر نمی‌شود بلکه نظر و داوری او در کتاب و سنت معلوم و مشخص است. قرآن کریم لزوم تسلیم در برابر حکومت حق را لازم و اجتناب از مراجعه به محاکم طاغوت را وظیفه می‌داند.

«ألم تر إلى الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل اليك وما أنزل من قبلك يريدون أن

يتحاكموا إلى الطاغوت و قدامروا ان يكفروا به ويريد الشيطان ان يضلهم ضلالاً

بعيداً»^{۴۵}

«آیا نمی‌بینی آنان را که می‌پندارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه قبلاً بر انبیای گذشته) وحی شده، ایمان دارند، می‌خواهند به طاغوت مراجعه کنند و زیر بار حکومت و داوری او روند در حالی که دستور دارند که بدان کافر و منکر شوند و شیطان می‌خواهد آنان را به شدت گمراه کند.»

بنابراین حکومت انبیاء بدان جهت که حافظ قانون و شریعتند و از ظلم و تعدی به حقوق انسان‌ها ممانعت می‌کنند، وحدت آفرین و هماهنگ کننده‌اند، لیکن حکومت طاغوت به علت جور و ستم که به انسان‌ها روا می‌دارد عامل تفرقه و جدایی است.

علی - علیه‌السلام - در یکی از خطبه‌هایش قانون شکنی و ظلم و ستم را منتهی به اختلاف و تشتت دانسته و آن را به صورت تاوان غیرقابل جبران معرفی کرده است و در واقع، جامعه شناسانه به مسأله‌ای اجتماعی توجه داده است.

«و اما الظلم الذی لایترک فظلم العباد بعضهم بعضاً القصاص هناك شدید لیس هو جرحاً بالمدی و لا ضرباً بالسیاط و لکنه مایستصغر ذلك معه فایاکم و التلّون فی دین الله فان جماعة فیما تکرهون من الحق خیر من فرقة فیما تحبّون من الباطل و ان الله لم یعط أحداً بفرقة خیراً ممّن مضى و لا ممّن بقى»^{۴۶}.

«و اما آن ظلم و ستمی که وا گذاشتنی نیست، ستم کردن بندگان است بر یکدیگر که قصاص در این مورد بسیار دشوار است و آن قصاص زخمی نبود از کاردی که به تن فروبرند و یا تازیانه‌ای که بر بدن فرود آورند بلکه آن چیزی است که این نوع قصاص را در برابر آن بسیار خرد شمرند (یعنی: تاوان چنان ظلم و ستم، تفرقه و اختلاف است) پس بهره‌زید از تلّون در رنگارنگی و اختلاف در دین خدا که همراه جماعت بودن در حقی که آن را خوش نمی‌انگارید بهتر است از پراکنده شدن به خاطر باطلی که آن را دوست می‌دارید و بدان دل‌بسته‌اید. و هرگز خداوند سبحان به کسی از گذشتگان و یا آیندگان که جدایی و اختلاف گزینند، خیری نبخشیده است.»

به نظر ما، بیانی از این رساتر و کلامی از این شفاف‌تر در زمینه دردهای اجتماعی و رنجهای حاصل از اختلاف و آشفتگی، نمی‌توان پیدا کرد و علی - علیه‌السلام - آن انسان ملکوتی است که به این نکته توجه فرموده و گفته است: قانون شکنی و ظلم و ستم به حقوق انسان‌ها با وصف اعمال ظاهری قصاص‌های فقهی و حقوقی، تاوان اجتماعی دیگری دارد که جبران ناپذیر است و آن عبارت است از بدبینی، اختلاف، تفرقه و جدایی، مرحوم مغنّیه در شرح این خطبه می‌نویسد: مراد از جمله «و ایاکم و التلّون فی دین الله». جدایی و اختلاف کلمه است؛ زیرا در صورت نزاع و ستیز نمی‌توان بغض و کین را پنهان داشت و محبت و دوستی اظهار کرد. و در توضیح جمله بعدی می‌نویسد: این فراز اشاره به چیزی است که امروزه آن را اتحاد ملی یا قومی و یا جبهه ملی می‌نامند و مراد طراحان این مسائل آن است که مردم اختلافات را کنار گذارند و با همکاری و تعاون و ایجاد

صفوف واحد و فشرده، به هدف‌های مشترک تحقق بخشند و راه پیشرفت و موفقیت پیش گیرند؛ زیرا کلید نصرت و پیروزی بر دشمن خارجی همین است و اگر برخی از اختلافات درونی، مجوز هم داشته باشد در شرایط برخورد با دشمن خارجی نباید آنها را مطرح ساخت. بلکه برای حفظ وطن که خانه همه است از آن اختلافات باید صرف نظر کرد.^{۴۷}

۳- اختلاف نظرهای اصولی:

اختلاف نظر در مسائل اصولی و اصرار طرفین درگیر بر آنها و عدم تفاهم، از عاملهای اختلاف و تفرقه در جامعه است.

بهرحال هر اختلافی از یک نقطه آغاز می‌شود و به سبب مهار نشدن، دامنه پیدا می‌کند و به از هم پاشیدگی و تباهی می‌انجامد.

قرآن مجید به مسلمانان هشدار داده که مثل امت‌های گذشته که بدون جهت معقول دچار اختلاف و تشتت شدند، نباشند و جز بر پایه بینه و برهان با یکدیگر برخورد نکنند.

«ولا تكونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جائتهم البینات»^{۴۸}

«و از آنان مباشید که پس از آنکه نشان‌های روشن و دلایل آشکار، برایشان آمد اختلاف کرده و پراکنده گشتند.»

قرآن کریم مخصوصاً اختلاف و تشتت از روی عمد و علم و آگاهی را که ابدأ توجیه منطقی ندارد مورد نکوهش قرار داده و ارباب ادیان قبل از اسلام را بدین جهت، به شدت مورد انتقاد قرار داده است.

«و ما تفرقوا الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم»^{۴۹}

«آنان متفرق و پراکنده نشدند مگر بعد از آنکه آگاهی پیدا کرده بودند، لیکن به سبب بغی و تجاوز دچار تفرقه شدند.»

رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - با قاطعیت تمام، درستی و صحت مرام و راه خود را اعلام فرموده و به دنیا اخطار کرده هرکس جز از راه او رود دچار تفرقه شده و گم خواهد شد.

«وان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیل»^{۵۰}

«و این است راه من که مستقیم و راست است. آن را پیش گیرید و راههای دیگر را

دنبال مکنید که شما را پراکنده کنند و از راه و مقصد اصلی باز دارند.»

علی امیرالمؤمنین - علیه السلام - در مقام بیان پیدایی اختلافات و بوجود آمدن مسلک‌ها و

خلافت و حکومت نزاع و اختلاف کردند به خدا، در دلم نمی‌گذشت و به خاطر من نمی‌رسید که عرب خلافت را پس از پیامبر - ص - از خاندان او برآورد یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن باز دارد و چیزی مرا نگران نکرد جز شتافتن مردم بر فلان که با وی بیعت کنند. من دست نگاه داشتم تا که دیدم گروهی در دین خود نماندند و از اسلام روی برگرداندند و مردم را به نابود ساختن دین و آیین محمد - ص - خواندند پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه و یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت آن بر من سخت‌تر از محروم ماندن از خلافت و ولایت بر شماست...

و در بیان دیگر در همین راستا که پرده از روی رازی بزرگ برداشت فرمود:

«لم یکن بیعتکم ایای فلتة و لیس امری و امرکم واحداً انی اریدکم لله و انتم تریدوننی لأنفسکم». ۵۵

«بیعت شما با من بی‌اندیشه و تدبیر و بطور اتفاقی نبود و کار من و شما یکسان نیست

من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود (و به قصد سودجویی مادی).»

آیا علی - علیه‌السلام - در این کلام به یکی از مهمترین مسائل اجتماعی نپرداخته و آیا پرده از یک رازی که جنبه روانشناسی اجتماعی دارد کنار نزده است. بیشک یکی از بزرگترین عوامل تفرقه و نفاق و از اساسی‌ترین انگیزه‌های اختلاف و تشّت، همین خودخواهی‌ها و سودپرستی‌ها و منیت‌هاست که در عالم بشریت مصائب آفریده و علی - ع - در این سخن، دردمندانه آن را انشاء فرموده است.

پی‌نوشتها:

- ۱ - نهج البلاغه، خطبة ۱۴۷، چاپ صبحی صالح.
- ۲ - الانبیاء: ۹۲.
- ۳ - المؤمنون: ۵۲.
- ۴ - البقرة: ۲۵۶.
- ۵ - آل عمران: ۱۰۳.
- ۶ - الممتحنه: ۴.
- ۷ - البقره: ۲۸۵.
- ۸ - آل عمران: ۶۴.
- ۹ - الحجرات: ۹.
- ۱۰ - النساء: ۵۹.
- ۱۱ - حشر: ۷.

- ۱۲ - نساء: ۸۰.
- ۱۳ - الحاقه: ۴۴/ ۴۷.
- ۱۴ - قمر: ۱۷.
- ۱۵ - نهج البلاغه، نامه ۲۸.
- ۱۶ - رجوع کنید به نهج البلاغه، نامه ۷۷. علی - علیه السلام - این نامه را به ابن عباس نوشته آنگاه که او را برای بحث و احتجاج با خوارج اعزام داشته است. متن نامه: «لاتخاصهم بالقرآن، فان القرآن حفال ذو وجوه تقول و يقولون و لكن حاجبهم بالسنة فانهم لن يجدوا عنها محيصاً. پس علی - علیه السلام - این دستور را در مورد خاص و در خصوص خوارج، صادر فرموده و آن قابل تممیم به همه موارد نیست و چنانکه در متن مقاله آمده چندین مورد علی - علیه السلام - به آیات قرآنی استدلال و احتجاج فرموده است.
- ۱۷ - نهج البلاغه، خ/ ۱۲۷. به گفته سیدشریف رضی - ره - علی - علیه السلام - این خطابه را بر خوارج القاء فرموده و همه‌اش در زمینه لزوم حفظ وحدت مسلمین و پرهیز از اختلاف و تفرقه است و ما از قسمت دیگر خطبه در بحث آفات وحدت، استفاده کرده‌ایم.
- ۱۸ - همان، خ/ ۱۲۵.
- ۱۹ - همان، خ/ ۱۵۸.
- ۲۰ - همان، خ/ ۱۳۸.
- ۲۱ - الاسراء: ۷۰.
- ۲۲ - نهج البلاغه، نامه ۵۳.
- ۲۳ - همان، خ/ ۲۷.
- ۲۴ - همان، خ/ ۱۲۰.
- ۲۵ - البقره: ۱۷۶.
- ۲۶ - نهج البلاغه، خ/ ۱۷۲.
- ۲۷ - همان، خ/ ۱۷۶.
- ۲۸ - همان، خ/ ۱.
- ۲۹ - البقره: ۱۳۲.
- ۳۰ - النساء: ۱۲۵.
- ۳۱ - نهج البلاغه، خ/ ۳۹.
- ۳۲ - التوبه: ۲۹.
- ۳۳ - نهج البلاغه، خ/ ۲۳۹.
- ۳۴ - الانعام: ۱۵۹.
- ۳۵ - الروم: ۳۲.
- ۳۶ - رجوع کنید به: التفسیر الکاشف، محمد جواد مفتحی، ج ۳، ص ۲۹۰، چاپ بیروت.
- ۳۷ - همان، ج ۶ ص ۱۴۲.
- ۳۸ - نگاه کنید به: فی ظلال القرآن، سیدقطب، ج ۳، ص ۱۲۳۹ و ج ۵، ص ۲۷۶۷، چاپ دارالشروق، بیروت.
- ۳۹ - الشوری: ۱۳.
- ۴۰ - نهج البلاغه، خ/ ۲۳۹.
- ۴۱ - النساء: ۱۷۱.

- ۴۲ - نهج البلاغه، خ/ ۱۰۴.
- ۴۳ - نگاه کنید به مجله روز علم، شماره ۳۸ به مقاله نگارنده بعنوان: شاخصهای رهبری صالح در نهج البلاغه، که به پاره‌ای از مطالب مربوط به حکومت حق و صالح، اشاره شده است.
- ۴۴ - النساء : ۶۵
- ۴۵ - النساء : ۶۰
- ۴۶ - نهج البلاغه، خ/ ۱۷۶.
- ۴۷ - نگاه کنید به: فی ظلال نهج البلاغه، محمد جواد مغنیه، ج ۲، ص ۵۴۴.
- ۴۸ - آل عمران : ۱۰۵.
- ۴۹ - الشوری : ۱۴.
- ۵۰ - الانعام : ۱۵۳.
- ۵۱ - نهج البلاغه، خ/ ۱۸.
- ۵۲ - الانعام : ۳۸.
- ۵۳ - نهج البلاغه، نامه ۵۸.
- ۵۴ - همان، نامه ۶۲.
- ۵۵ - همان، کلام ۱۳۶.

سازمان حج زیارت
شماره ۶۹۱۲
طیبات ۷